

## من و دیگران

از زمانی که به یاد می‌آورم از همان دوران کودکی من خودم بودم و از نزد خودم دارای باور و فکر و فهم و احساسی مستقل از اطرافیانم بودم و هیچ‌کس نمی‌توانست چیزی را به من تحمیل کند که خلاف اراده‌ام باشد زیرا صاحب اراده عالمانه بودم که نیک و بد و راست و دروغ را به‌درستی درک می‌کردم. از این‌رو از همان کودکی تا به امروز همواره افرادی عجیب همچون آهن‌ربا به‌سوی من جذب می‌شدند و دیگر مرا رها نمی‌کردند هر چند که بارها آنها را از خود می‌راندم. و لذا سرنوشت این افراد به‌طرزی حیرت‌آور در ارتباط با من رقم خورده است. از برجسته‌ترین ویژگی این افراد بی‌هویتی و بی‌خودی و بی‌ارادگی مفرط و بسیار شدید بوده است. این افراد زندگی خود را به من گره می‌زدند تا من به‌جای آنها تصمیم بگیرم و کار و بار و راه و روش آنها را تعیین کنم و حتی برایشان همسری انتخاب کنم.

من در همه عمرم درباره راز این جاذبه متحیر بوده‌ام که چگونه است که هیچ و پوچ‌ترین آدم‌ها تا این حد مجذوب من می‌شوند و مرا به‌مثابه پدر و مادر و ولی خود قرار می‌دهند و خود را مرید می‌نامند که صفتی توخالی است زیرا مرید کسی است که اراده‌اش را درست تحویل مرادش می‌دهد که این یک اصل عرفانی در سیر و سلوک روح می‌باشد ولی این افراد فاقد کمترین اراده‌ای بودند و در واقع بی‌ارادگی خود را تحویل من می‌دادند تا مسئول سرنوشت آنها باشم.

اکثر این افراد از مطرودین خانواده و جامعه بودند و هیچ‌کس به آنها اعتمادی نداشت و لذا سرگردان در روابطی ناهنجار با اراذل و اوباش به‌سر می‌بردند و چه بسا به انواع مفاسد و اعتیاد هم دچار بودند. این افراد در اندک مدتی در ارتباط با من از این همه بی‌هویتی و ذلت و حقارت و نفرت اجتماعی بیرون می‌آمدند و به عزت و سلامت و هویتی خارق‌العاده می‌رسیدند که برای خانواده‌شان باورنکردنی و معجزه‌آسا می‌نمود.

اکثر این آدم‌ها از خانواده‌هایی به‌غایت فاسد و بی‌فرهنگ و تب‌هکار و یا مذهبی‌های منافق بودند که در آن کمترین فکر و انضباط و نظم و ادب و تعهد اخلاقی نیاموخته بودند.

ویژگی دیگر این آدم‌ها بچه‌ننه بودن آنها بوده است زیرا پدرانی بولهوس و غیر مسئول و مادرانی یکه تاز و دیوانه داشتند که فرزندان را بنده خود کرده بودند. و لذا هویت جنسی آنها هم واژگونه بود یعنی پسرانی زن‌صفت و دخترانی مردوار و بیزار از زنانگی! و طبعاً این فرزندان در زندگی زناشوئی خود شدیداً بحران‌زده و واژگونه بودند و کمترین احساس و وظیفه همسری نداشتند و بلکه به انواع انحرافات و ناتوانی جنسی هم دچار بودند.

خلاصه اینکه اینان از مفلوک‌ترین و تباه‌شده‌ترین افراد و اقشار جامعه محسوب می‌شدند که به من پناه می‌آوردند و همه امور زندگی زناشویی و معیشتی و اجتماعی آنها را مدیریت می‌کردم.

با کمال حیرت پس از اندک مدتی که از آن فلاکت و ذلت و نفرت بیرون آمدند و عزّت و هویتی یافتند و آنها را امر به تقوا و اطاعت از اخلاق و دین خدا نمودند به‌ناگاه کوس انالحق زده و به انکار و عداوت با من پرداختند و تبدیل به شیاطین مخوف می‌شدند که مرا بهت زده می‌نمود. تا اینکه تدریجاً روابطم را با آنها بریدم و آنها را به حال خودشان وانهادم هرچند که این قطع رابطه نیز همواره منجر به تشنجات و عداوت‌های آنها بوده است و به آسانی حاضر نبودند که دست از سر من بردارند و مسئولیت زندگی خود را بپذیرند.

البته برخی از اینها مدتی پس از قطع رابطه با ما، به‌خود آمده و دچار ندامت و توبه‌گشته و به اصلاح خود و زندگیشان پرداختند و دست از عداوت با ما کشیدند و قدردان شدند. برخی هم پس از قطع رابطه و عداوتشان دچار عذاب‌های حیرت‌آور شده و سپس به ندامت و لعنت خود پرداختند و عبرتی عظیم برای اطرافیان خود شدند.

در یک کلام گوئی خداوند مرا رسول درک اسفل السافلین کرده بود که این تباه‌شده‌ترین آدم‌ها را به‌سوی من می‌آورد و از شفاعت و کرامتش از وجود من به آنها شفا و عزت و ایمان می‌بخشید و یکبار دیگر مهلتشان می‌داد تا توبه کنند.

و اما برای خود من که در همه عمرم از درد بدبختی‌ها و ذلت و حماقت و تباهی مردمان نالیده بودم و به‌درگاه خدا شکوه برده بودم حجتی عظیم بود تا خدا به من نشان دهد که مهربان‌تر و عادل‌تر از او در حق مردمان کسی نیست و آنهایی که ذلیل و مفلوکند از نیت و عمل خودشان است و هیچ‌کس نمی‌تواند دیگری را به زور نجات دهد و خوشبخت و رستگار سازد.

من در این روابط بود که با انبیای الهی و اولیای حق محشور و همدل و همزبان شدم و دین خدا و راز رسالت انبیاء و اولیای الهی و مصلحین را در میان مردم درک نمودم و بالاخره تسلیم اراده حق گشتم و باور کردم که رحمت و عدل الهی همواره جاریست و هیچ ظلمی در کار نیست الا ظلمی که هر کسی به‌خود می‌کند و لاغیر!

قبل از این نوع روابط، سال‌ها پیش از این در سال‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تجربه‌ای اجتماعی را در زادگاهم دارگاره از سر گذراندم که مبارزه با ستمی بود که بر اقوام ما در آنجا رفته بود و عمری این دهقانان و دامداران زیر یوغ خوانین قلدر استثمار شده بودند و عاقبت همه مزارع و مراتع آنها بواسطه یکی از این خوانین به غارت رفته بود و همه آنها سلب مالکیت شده بودند. تا اینکه من پس از اتمام تحصیلاتم از آمریکا به زادگاهم آمدم و مبارزه‌ای موفق را با این خان قلدر آغاز کردم و همه آن املاک آباء اجدادی را که به سرقت رفته بود بازستاندم و به خرده مالکان آن بازگرداندم. و اما نتیجه این شد که همه آنها متحد به جان من افتادند و در دشمنی با من سنگ تمام گذاشتند و من ناچار زادگاهم را ترک نمودم. و بالاخره اندکی بعد شاهد بودم که این خرده مالکان فامیل، به سراغ یک خان دزد و تبه‌کارتری رفتند و همه

املاک و زندگی خود را به او سپردند و او همه را به غارت برد و بلکه یکایک مالکان آنجا را به جان یکدیگر انداخت و جنگ خونین بین پدر و پسر و برادران و خواهران و عموزاده‌ها تاکنون ادامه دارد. فتنه‌هایی که در دازگاره به پا کردند دولت را مجبور کردند که با نیروی نظامی به آنجا بیاید و کل آن منطقه را تحت حمایت و مالکیت خود قرار دهد و همه را از آنجا تار و مار سازد و تبدیل به مزدورانی بی‌مزد و مواجب حاکمیت نماید.

و اما اجر من در آن مبارزه در دازگاره این بود که خداوند روح را بر من نازل فرمود و مرا به خلق جدید آفرید و موفق به دیدار با امام زمانم فرمود. که رستگاری و پیروزی و فوز عظیمی بزرگتر از این متصور نبود.

همه این اقوام ما در دازگاره که بهائی هم بودند و عمری در عداوت با ما و خانواده ما که مسلمان بودیم از هر رذالت و عداوتی دریغ نکرده بودند در این واقعه حجت بر آنها تمام شد و پس از بازپس گرفتن دازگاره از خان ظالم بارها به قصد کشتن من حمله ور شدند تا بالاخره آنجا را ترک نمودم و راهی خراسان شدم و روابط جدیدی با افراد غیر از فامیل آغاز شد که شرحش گذشت و در آثارم به تفصیل ذکر شده است. و اجر همه این ارتباطات این بود که خداوند مرا با کتابش آشنا فرمود و به من علم کتاب و قلم الهی عنایت کرد و نور عرفان نفس بخشید و تأویل ام الکتاب را نصیبم نمود.

آدمی از خدا هر چه بخواهد به همان می‌رسد. من در همه عمرم از خدا جز خدا و علم و حقایق دینش را نمی‌خواستم که به همه اینها رسیدم. سائر مردم هم چنین هستند. و لذا من هرگز و هرگز باور ندارم که به کسی در این جهان ظلمی شده باشد الا اینکه عامل و باعث این ظلم خود اوست. و لذا به این باور و علم عظیم رسیدم که رحمت و عدل خدا بر یکایک خلقتش جاریست. و اینگونه بود که آرام و شاکر و تسلیم و راضی به رضای او شدم و رستگاری جز این نیست. و همه اینها اجر عشق من به مردم و تلاش من برای خدمت و نجات آنها بوده است که کل زندگیم را بر این راه نهادم که حاصلش علم و عرفان و نور و روحی بود که خداوند به من عنایت فرمود و مجموعه آثار و معارفی که تبیین این نزولات الهی می‌باشند که هر طالب حقی را راه می‌نمایند و شفاعت می‌کنند.

کل امتحان آدمی در حیات این دنیا از منظر معرفت و دین و اخلاق و آدمیت اینست که هرکسی در رابطه با دیگران چه می‌کند و دیگران را با چه چشمی می‌نگرد و چگونه قضاوت می‌کند. آیا دیگران را هم‌تراز خود می‌داند و می‌خواهد یا پست‌تر از خود. آیا امکانات و توانایی‌های مادی و معنوی خود را ابزاری برای سلطه بر دیگران می‌کند یا وسیله‌ای برای خدمت به دیگران!

ولی من خدای را شاهد می‌گیرم که همواره دیگران را بر خود ترجیح داده‌ام از هر حیث! از حقوق خود برای دیگران گذشته‌ام از مال خود، از علم خود، از دل خود، از آبروی خود و بلکه از جان خود! و در این راه چنان بوده‌ام که کم کم همه مرا دیوانه پنداشته‌اند و بلکه گمان‌های عجیب و غریب در من پیدا کرده‌اند که گاه به‌غایت مضحک و مالیخولیائی است.

من همواره دیگران را خویش و خویش را دیگران کرده‌ام. تا آنجا که خداوند بناگاه بر من غضب فرمود و گفت: دیگر کافیسست! زیرا در این راه همه دردها و کفرها و بخل‌ها و تهمت‌های دیگران را بر خود گوارا نمودم و خود را چنان بیمار و رنجور و داغان ساختم که قابل وصف نیست. و لذا از سال ۱۳۹۷ پس از آزادی از زندان همه روابطم را گسستم و تک و تنها شدم که آخرین رابطه‌ام را نیز همین روزها به پایان رسانیده‌ام. و عجا که با قطع هر رابطه‌ای سلامت برتری به تن و جان و روان من بازگشته است.

به دلیل چنین رابطه‌ای که با دیگران داشته‌ام بیشترین دشمنی و انتقام و عداوت را از جانب خانواده‌ام دیده‌ام که چرا آنها را بر دیگران ترجیح نمی‌دهم و همطراز مردم نمی‌بینم و امتیاز ویژه‌ای برایشان قائل نیستم.

آدمی کامل نمی‌شود مگر اینکه راهی را که انبیای سلف طی کرده‌اند در خود و زندگیش طی نماید و بدینگونه با آنها محشور شود. و همه این مسیر بر محور راه و روش ارتباط و تعامل با دیگران طی طریق می‌شود از تجربه نوحی، ادریسی، ابراهیمی، موسوی، ایوبی، یونسی، عیسوی و محمدی! که نهایتاً با امام زمان خود محشور می‌گردد و از جمله مهدی‌ها و قائمان او در ظرف زمان و مکان می‌شود که این همان برپا نمودن سنت همه انبیاء و اولیای الهی در طول تاریخ است و این همان سنت الله در زمین است که هرگز تغییر نمی‌یابد زیرا سنت و راه و رسم خروج و عروج از درک اسفل السافلین به سوی عرش اعلای الهی است. و من این نردبان را از قعر درک اسفل تا عرش اعلای او بالا آورده‌ام و عرش اعلای حق همان وجود مبارک امام زمان و خلیفه مطلق خدا در جهان است که همه عمرم را به نور و روحش زیسته‌ام و از دست او روزی برده‌ام آنگونه که احدی تصورش نتواند کرد که خداوند به من چگونه روزی داده است و لذا هزاران گمان و توهّم و تهمت رنگارنگ از این بابت به من نسبت داده شده است.

تو همواره دیگران هستی الا آنگاه که به خلیفه مطلق او در جهان ملحق شده باشی تا خود خودت شوی یعنی او شوی: یامن هو! و هرگز این راه را طی نمی‌کنی الا اینکه خویش را دیگران کنی و دیگران را خویش! زیرا این سنت و راز آفرینش عالم و آدم است. چرا که خداوند نیز در ازل خویش را دیگران نمود (در عالم هستی) و دیگران را خویش! و از دیگران تجلی نمود. این تجلی از غیر، همان واقعه آفرینش عالم هستی است. این همان اخلاق الله است که فرموده: خود را به اخلاق الهی خلق کنید!

علی اکبر خانجانی  
سرآغاز قرن پانزدهم هجری شمسی  
۱۴۰۱/۰۱/۰۱